

فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی
سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۹۱، صص ۷-۳۰

بررسی تطبیقی اندیشه‌های علامه اقبال لاهوری و امیر الشعرا شوقی

مهدی ممتحن* - محبوبه بهمنی**

چکیده

علامه اقبال لاهوری شاعر فارسی زبان هندی و امیرالشعرا شوقی شاعر عرب زبان مصری، هر یک در دوره زندگانی خود از سرشناس‌ترین شاعران کشورشان به شمار می‌آمدند. شرایط اجتماعی و سیاسی تقریباً مشابه حاکم بر جامعه هند و مصر در قرن نوزدهم، باعث به وجود آمدن اندیشه‌های مشترک در ذهن و زبان این دو شاعر وطن‌پرست گردیده است. در این مقاله سعی ما بر این بوده است، با بررسی شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه هند و مصر، به بررسی اندیشه‌های مشترک این دو شاعر بپردازیم. مهمترین منابع در تهیه این مقاله دیوان شعر اقبال و شوقی می‌باشد و آنچه بیان شده است، تنها به استناد شعر آنان می‌باشد.

کلیدواژگان: علامه اقبال لاهوری، امیرالشعرا شوقی، اندیشه‌های مشترک، دین، قرآن، مدح، وطن.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت (دانشیار). Dr.momtahn@gmail.com

** دانش‌آموخته ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، ایران. (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۵

مقدمه

ادبیات تطبیقی یکی از دانش‌های نوپا، مفید و کارآمد در حوزه‌ی ادبیات جهان می‌باشد، که ادبیات ملل مختلف را به صورت مجموعه‌ای به هم پیوسته و مقوله‌ای واحد با اختلافات ظاهری و زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد و ضمن شناختن و شناساندن ادبیات بومی، روابط و مناسبات آن را با ادبیات جهان نمایان می‌سازد و از این رهگذر علاوه بر این که سطح دانش و معلومات افراد را ارتقاء می‌بخشد، موجب رشد و بالندگی استعدادهای ادب‌دوستان نیز می‌گردد. همچنین زمینه هم‌سویی و تفاهم ملل مختلف را در جهان پرآشوب امروز فراهم می‌سازد. در این مقاله به ارائه نقش‌های پدیدآورنده و جوه مشترک تأثیر و تأثیرپذیری دو اثر ادبی هم از نظر اصول فنی و هم از جنبه جریان‌های فکری توجه می‌شود. به دلیل اهمیت ادبیات تطبیقی و مقام و منزلت والای شاعران بزرگ معاصر، علامه اقبال لاهوری و امیرالشعرا شوقی و وجود قرابت و شباهت‌های فراوان در شعر و اندیشه ایشان به بررسی شعر ایشان می‌پردازیم. تا مشخص شود، که چگونه شرایط اجتماعی و سیاسی و تا حدودی فرهنگی حاکم بر دو جامعه متفاوت از لحاظ زبانی و مکانی می‌تواند زمینه نزدیکی اندیشه‌های این دو شاعر را فراهم سازد.

اقبال رهبر آزادی‌خواه پاکستان

در سال‌های آخر قرن نوزدهم میلادی گرچه هند در زیر زنجیر استعمار دست و پا می‌زد، ولی مردم آن به حکم جبر زمان و بر اثر پیشرفت دانش و فرهنگ و رواج مطبوعات و ترقی وسائل سفر و وسائل ارتباط سریع و... رفته رفته از خواب عمیق قرون بیدار می‌شدند و چشم‌اندازهای رهایی از ترس و ظلم و فقر و رسیدن به سر منزل شرف و آزادی، اندیشه صاحب‌نظران و روشنفکران را به خود جلب می‌کردند. این جنب‌وجوش در لاهور بیش از سایر بلاد هند محسوس

بود و مسلمانان در پرتو برخورد افکار شرق و غرب در آن شهر و کوشش‌هایی که برای احیاء آثار اسلامی و شرقی به وسیله اروپاییان مبذول می‌گردید و تحت تأثیر انجمن‌ها و مجلات و جرایدی که برای حمایت اسلام و تحقیق در علوم و معارف اسلامی تأسیس می‌شد و مدارسی که به سبک مغرب‌زمین با برنامه‌های تازه افتتاح می‌گردید ... اندک اندک به فکر به دست آوردن آزادی افتادند و شوق شکستن زنجیرهای غلامی در سرشان روزافزون شد. مظاهر عزم و اراده ملی به صورت نطق و خطابه و شعر و اجتماعات تجلی می‌کرد و اعضاء مسلم لیگ^۱ و درس خوانده‌های دانشگاه‌های پنجاب و علی‌گه حرف‌های تازه‌ای از آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی بر زبان می‌آوردند که لااقل دویست سال بود در هند شنیده نمی‌شد.

صد و یک سال پیش یعنی در تاریخ ۱۲۵۶ هجری شمسی مطابق با نهم نوامبر ۱۸۷۷ میلادی در شهر سیالکوت از بلاد پنجاب کودکی چشم بر این جهان گشود. که مقدر بود مسلمانان هند را از خواب غفلت بیدار سازد و آنان را بر سر منزل شرف و سعادت رهبری نماید و پرچم و کشوری قرین عظمت و افتخار برای ایشان تدارک ببیند. نام این نوزاد محمد اقبال بود. خود او در مورد میلاد خویش چه زیبا می‌سراید:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفته که از فطرت جهان مجبور خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد
(دیوان اقبال، ۱۳۴۳ش: ۳۹)

نیاکان اقبال از برهمنان و پاندیت‌های عالی مقام کشمیر بودند، که در عهد سلطنت شاه زین‌العابدین ملقب به شاه کبیر مشرف به دین اسلام شدند و به نام خاندان (سپرو) موسوم گردیدند. اقبال به کشمیری بودن و برهمن‌زادگی خود در

۱. این حزب در سال ۱۹۰۶ به وسیله‌ی مسلمانان و بعضی انگلیسی‌ها در هند تأسیس شد و هدفش اعتلا و استقلال سیاسی مسلمانان بود.

اشعارش تصریح کرده است:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر دلم از حریم حجاز و نو از شیراز است
میروم رزا به سیاست دل و دین باخته‌اند جز برهمن پسری محرم اسرار کجاست
مرا نگر که در هندوستان دگر نمی‌بینی برهمن زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است

(همان: ۷۵)

فکر بلند و طبع ترقی‌جوی اقبال جوان او را بر آن داشت، که دنبال حرفه پدر نرود و خود را پایبند دکان پارچه فروشی نکند. زیرا دریافته بود که برای جامعه مسلمانان هند رسالتی بر عهده او محول است و باید آن را به سرانجام برساند. در محیط محدود سیالکوت این رسالت میسر نمی‌شد و بایستی فضایی وسیع‌تر پیدا می‌کرد. این فضای وسیع در شهر لاهور آماده بود که سواد اعظم بود و دانشگاه بزرگ پنجاب آنجا دایر شده بود و استادان هندی و اروپایی در آنجا مشغول پژوهش و تدریس بودند.

اقبال در سال ۱۹۰۵م به اروپا عزیمت کرد و در آنجا ضمن ملاقات با استاد و دوست صمیمی خود دکتر آرنولد موفق به کسب درجه دکتری در رشته فلسفه از دانشگاه مونیخ آلمان شد.

اقبال پس از بازگشت به وطن مدتی را به تدریس فلسفه و زبان انگلیسی در دانشگاه لاهور پرداخت. ولی اقبال به کار استادی ادامه نداد و از خدمت کالج دولتی پس از چهارده ماه استعفاء کرد. وی در پاسخ دوستان که علت این اقدام را پرسیدند. گفت تا در خدمت دولت هستم آزاد نیستم و حقوق بگیر از دولت و ناچار فرمان‌بردار از دولت‌م ولی در شغل وکالت دعاوی آزادم. (مشایخ فریدنی، ۱۳۷۰ش: ۴۵)

در سال ۱۹۱۵م نخستین اثر جاودانی او مثنوی (اسرار خودی) از چاپ خارج شد و تز سیاسی - دینی اقبال در معرض افکار عمومی قرار گرفت و با حسن استقبال همگان مواجه گردید.

در سال ۱۹۲۶م بخوازش دوستان نامزد نمایندگی مجلس استان پنجاب شد و در بیست و سوم نوامبر همان سال به عنوان نماینده مسلمانان در آن مجلس انتخاب گردید. وی در این سمت چند قطعنامه به مجلس پیشنهاد نمود که همه به تصویب رسید.

بعد از این تاریخ ایام سخت زندگی اقبال آغاز شد. فقدان همسر از یک سو و فشار فعالیت‌های شغلی و علمی و ادبی و سیاسی از سوی دیگر و بیماری‌های گوناگون و ناراحتی‌های جسمی و روحی همه دست به دست هم داد و علامه اقبال را در نیمه دوم ششمین دهه زندگی رنجور و تا حدود بسیار منزوی ساخت. در این ایام بر اثر کسالت ممتد حتی از ادامه شغل وکالت و حضور در جلسات دادگاه ناتوان بود و در نتیجه زندگی او به سختی می‌گذشت.

علامه ساعت پنج و پانزده دقیقه بامداد روز بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸م (اول اردیبهشت ۱۳۱۷هجری شمسی) در سال شصت و یک سالگی دعوت حق را لبیک گفت و طایر روحش بر کنگره عرش پرواز نمود. او کسی بود که مردم مسلمان جهان را از خواب غفلت قرون بیدار کرد و با شعر خود پیامی از شرف و آزادی یادگار گذاشت، که تا ابد در گوش انسانیت طنین‌انداز خواهد ماند.

آثار اقبال به سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی تألیف شده است که تمام آثار اقبال به فارسی به شعر سروده شده است. از جمله مهمترین این آثار عبارتند از: اسرار خودی و رموز بی‌خودی، زبور عجم گلشن راز، بندگی‌نامه، پیام مشرق، افکار و می باقی، نقش فرنگ، جاویدنامه، مسافر، ارمغان حجاز و...

شوقی امیرالشعرا عرب

سرزمین مصر با وجود منابع سرشار طبیعی از دیرباز مورد توجه کشورهای استعمارگر به خصوص انگلستان واقع شد. تنها در دوران حکومت محمدعلی پاشا (۱۸۰۵م) مصر توانست بر نیروهای اشغالگر انگلیسی غلبه کند و مملوکان را

به اطاعت از خود وادار کند و با انجام یک سلسله اصلاحات اجتماعی و همچنین ضبط اراضی مملوکان و سایر مالکان بزرگ نفوذ آنان را ریشه‌کن کند.

اما جانشینان پس از محمدعلی پاشا نه تنها نتوانستند دستاوردهای وی را حفظ کنند. بلکه با سیاست‌های اشتباه خود همه کوشش‌های وی را در راه حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی مصر بر باد دادند و راه را برای نفوذ و تسلط استعمارگران خارجی هموار ساختند و کشور مصر را که به صورت یک دولت مقتدر شرقی در آمده بود، تبدیل به یک کشور تابع امپراطوری و ضعیف کردند. در اوت ۱۸۷۸م خدیو مصر زیر فشار خارجی‌ان کابینه‌ای روی کار آورد، که بیشتر اعضای آن را اروپائیان تشکیل می‌دادند. مصریان کابینه مزبور را که یکی از فرانسویان وزیر فوائد عامه و نمایندگان اتریشی و ایتالیایی، سمت سررشته‌دار کل و معاون وزارت دارائی و مازور بارینگ انگلیسی پست وزارت کشور را به عهده داشتند، کابینه اروپایی لقب دادند و سخت از آن متنفر بودند. بدین ترتیب مصر که زمانی عثمانی را شکست داده بود با از دست دادن استقلال خود به مستعمره بانکداران انگلیس و فرانسه تبدیل شد.

احمد شوقی در سال ۱۸۶۸م در زمان خدیو اسماعیل در یک خانواده‌ی اشرافی وابسته به دربار خدیو مصر به دنیا آمد.

شوقی چهار ساله بود که وارد مدرسه شد و هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود، که تحصیلات خود را در دوره ابتدایی و متوسطه به پایان رساند و با وجود سن کم به مدرسه حقوق و سپس به مدرسه ترجمه رفت و از آن‌جا دانشنامه گرفت و آنگاه در سال ۱۸۸۷م برای ادامه تحصیل به خرج خدیو توفیق پسر اسماعیل راهی فرانسه گردید و به مدت دو سال در مونپلیه به آموختن حقوق پرداخت. این فرصت برای او امکان گردش در اطراف فرانسه و دیدار از انگلستان را فراهم کرد. او مدت کوتاهی را به آفریقا رفت و در کشور الجزایر سپری کرد. سپس به پاریس برگشت و در پاریس سال سوم حقوق را به پایان

رساند و به اخذ دانشنامه نائل آمد. شش ماه دیگر در پاریس ماند و به مطالعه موزه‌ها و آثار تمدن آن سرزمین پرداخت و در همان زمان بود که با ادبیات نمایشی فرانسه، شعر ویکتورهوگو، لامارتین و موسیه آشنا شد و بالاخره در سال ۱۸۹۱م به مصر بازگشت.

در همین سال خدیو توفیق وفات یافت و فرزندش عباس حلمی دوم جانشین او شد. خدیو جدید نخست به شوقی توجهی نداشت، ولی دیری نپایید که چون پیشینیان خود، او را مورد لطف خویش قرار داد و شاعر دربارش گردانید. شوقی نیز سیاست خدیو را تأیید کرد و در سایه آن به ثروت و جاه و مقام فراوان دست یافت.

در همین دوران خدیو عباس به علت بیماری و به منظور درمان از مصر خارج شد و شوقی و خانواده‌اش نیز از سر وفاداری با او همراه شدند، تا در کنارش باشند. در همین اثنا جنگ جهانی اول آغاز شد و خدیو عباس خواهان بازگشت شوقی به مصر شد. ولی هنوز شوقی وارد مصر نشده بود، که با عزل خدیو عباس از جانب انگلیسی‌ها، که او را متهم به روابط با ترک‌ها کرده بودند و جانشین شدن سلطان حسین کامل روبه‌رو شد. پس شوقی مخالفت خود را با این سیاست اعلام کرد و انگلیسی‌ها تصمیم به تبعید شوقی به خارج از مصر گرفتند. اما با پادرمیانی گروهی از صاحب منصبان مصر قرار شد، شوقی خود تبعیدگاهش را انتخاب کند. شوقی نیز به سبب علاقه‌ای که به اسپانیا داشت، شهر بارسلون را برگزید. در حقیقت اسپانیا برای شوقی یادآور بزرگی اعراب بود و شکوه و عظمت تمدن اسلام را در این سرزمین برای او زنده می‌کرد.

شوقی در مدت اقامتش در تبعیدگاه خود هرگز از یاد دوستان و آشنایان و عشق به وطن دور نشد و زیباترین قصایدش را در عشق به وطن در همین دوران سرود:

یا نائح (الطلع)، أشباه عوَادینا نشجی لُوَادیک، أم نَأسی لُوَادینا؟

ماذا تُقصُّ علينا غيرَ أن يداً قصَّت جناحك جالت في حواشينا؟
تَجُرُّ من فنن ساقاً إلى فنن وتسحبُ الذيلَ ترتادُ المؤاسينا

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۲، ۱۰۴).

اما درد در شعر او کاملاً آشکار است. درد غربت و دوری از سرزمینی که به آن عشق می‌ورزد و درد از دست دادن صفا و آرامش و قطع شدن مال و ثروت دربار خدیو عباس. همه‌ی این‌ها باعث شد، که دیگر انگیزه‌ای برای سرودن قصاید نداشته باشد، پس قصایدش کم شد و بیش‌تر وقت خود را صرف دیدار از آثار برجسته‌ی عربی در اندلس و مطالعه‌ی کتب و دیوان‌های شعر و تعمق در مطالعه‌ی تاریخ اسپانیا کرد.

شوقی یک سال بعد از پایان جنگ جهانی اول موفق به بازگشت به وطن شد و با استقبال گرم گروه‌های زیادی از ادبا، دانشجویان و بزرگان مصر روبه‌رو شد. اما شوقی پس از تبعید با روحیه‌ای متفاوت به مصر بازگشت. عقاید سیاسی او دگرگون شده بود. پس قصر سلطنتی را ترک کرد و پیوندهای خود را با آن برید و به مردم پیوست و پرچمدار مبارزه با استعمار پیر شد. همچنین او در عین حال از دیگر بلاد عربی غافل نبود و درباره‌ی آنان نیز قصایدی سرود، این بود که آوازه‌ی او همه جا را گرفت و همه‌ی سرزمین‌های عربی با او به عنوان امیرالشعرا بیعت کردند. این عنوان در سال ۱۹۲۷م در جشن بزرگی که در اپرای سلطنتی برگزار گردید به او اعطاء شد. در همین مجلس حافظ ابراهیم به نمایندگی از شعراء، با قصیده‌ای او را "امیرالشعرا" لقب داد:

بلابل وادی النيل بالمشرق اسجعی بشعر امیرالمومنین ورجعی
امیر القوافی قد اتیت مایعا و هدی وفود الشرق قد بایعت معی
و خذ بز مام القوم و انزع باهله الی المجد و العلیاء اکرم منزع

(شعراء مصر و بیناتهم فی ال جیل الماضي، ۸۶).

از این تاریخ شوقی همه‌ی وقت خود را صرف شعر کرد. ولی به طور اختصاصی چهار سال پایان عمر خود را به نوشتن یا سرودن نمایشنامه به سبک شاعران و نویسندگان اروپایی پرداخت. تا آنگاه در سال ۱۹۳۲م در سن ۶۴ سالگی در حالی که از ثروت فراوانی برخوردار بود. جهان را بدرود گفت. از آثار منظوم شوقی می‌توان به: دیوان شوقیات (در چهار جلد بزرگ)، شش نمایش نامه که در سال‌های ۱۹۲۹م تا ۱۹۳۲م سروده شده است. مثل: مصرع کلئوپاترا، مجنون و لیلی، قمییز، علی بیک کبیر، عنتره و کمدی هدی (هدی خانم)، اشاره کرد.

تبیین شخصیت علامه اقبال لاهوری و امیرالشعرا شوقی

در قرن نوزدهم میلادی، انگلیسی‌ها با تکیه بر انقلاب صنعتی، در آستانه توسعه و پیشرفت قرار گرفتند. توسعه تجارت، پیدایش طبقه نیرومند تجار و سرمایه‌دار، دستیابی به مواد خام و اولیه مورد نیاز صنایع به مقدار فراوان و ارزان، استفاده از نیروی کار بردگان، تکیه بر نیروی دریایی مجهز و پیشرفته و کارآمد، توسعه روزافزون اطلاعات علمی و فنی، پیشرفت و تحول در شیوه‌های کشاورزی و دامداری و برقراری آزادی‌های سیاسی و... این کشور را در ردیف کشورهای مقتدری قرار داد که می‌توانست راه نفوذ به کشورهای ضعیف و توسعه نیافته را هموار سازد.

در همین زمان وجود نظام‌های پادشاهی و استبدادی در هند و مصر راه را برای ورود کشورهای هم‌چون انگلستان هموار کرده بود، که برای توسعه‌ی منافع خویش به دنبال دستیابی به منابع سایر کشورها بودند. در این میان هند و مصر از جمله اولین کشورهایی بودند که توجه سیاست‌مداران انگلیسی را به خود جلب کردند، چرا که موقعیت جغرافیایی و سیاسی این کشورها شرایط مناسبی را برای انگلیسی‌ها فراهم می‌کرد. منابع سرشار هند و کنترل و مدیریت کانال سوئز در

مصر از یک سو و وجود دست‌نشانده‌های خودی و گوش به فرمان از سوی دیگر، از جمله بهترین دلایل انگلیسی‌ها برای ماندگاری در این کشورها به شمار می‌آید.

در چنین شرایطی نمی‌توان انتظار داشت افرادی که به عنوان هنرمند یا وجدان بیدار جامعه به حساب می‌آیند نسبت به دردها و رنج‌های ملت‌های خود بی‌تفاوت باشند. در حقیقت، صدای آنان فریادهای در سینه خفه شده‌ی یک نسل می‌باشد که به شیوه‌های مختلف، در اثر یک نقاش یا شعر یک شاعر ظهور پیدا می‌کند. گاهی ساکت و مبهوت است و تنها به نظاره می‌نشیند و گاهی از عمق جان فریاد می‌زند. هم شوقی و هم اقبال در واقع همان وجدان آگاه جامعه خویش‌اند. اگرچه اقبال از همان ابتدا به خاطر حضور در خانواده‌ای مذهبی و تربیت اسلامی تبدیل به شخصیتی ملی و مذهبی شد و هیچگاه و در هیچ شرایطی حاضر به ورود به دربار و زندگی اشرافی نشد. اقبال شاعری بود که شعر خود را در خدمت بیان دردها و رنج‌ها و مصیبت‌های وارد بر ملت ستمدیده و مسلمانان مظلوم هند قرار داد و شعر او در حقیقت بازگو کننده‌ی دوره‌ای از تاریخ سرزمین هند به شمار می‌آید. تا آنجا که تلاش‌های وی به ثمر می‌نشیند و سرزمین هند بعد از ده‌ها سال در مسیر آزادی و استقلال قرار می‌گیرد و مسلمانان هند که صدها سال به خاطر اختلافات فرهنگی و مذهبی با هندوها مورد ستم و آزار آن‌ها قرار می‌گرفتند، از هند جدا می‌شوند و کشور جدید پاکستان را تأسیس می‌کنند. علامه اقبال شعر را وسیله‌ی بیان اندیشه‌ها و اعتقادات خود قرار می‌دهد و زبان فارسی را که در مقابل زبان اردو از قدرت بیان بالاتری برخوردار است و یکی از بزرگترین زبان‌های اصیل دنیا به شمار می‌آید را برای سرودن اشعار خود برمی‌گزیند. تا این که از یک شاعر محلی و منطقه‌ای تبدیل به یک شاعر جهانی می‌شود، که در سراسر دنیا و خصوصاً در کشورهای مسلمان ندای وحدت و اتحاد مسلمانان جهان را فریاد می‌زند.

اما شوقی به گونه‌ای متفاوت وارد دنیای شاعری شد. او که در خانواده‌ای اشرافی متولد شده بود به علت نزدیکی به دربار خدیوهای مصر از همان ابتدای جوانی وارد قصر شد. زندگی در قصر و همچنین تحصیل در فرانسه و بازگشت دوباره‌ی او به قصر باعث شد فاصله‌ای بین او و ملت مصر ایجاد شود فاصله‌ای که مانع دیدن دردها و مشکلات مردم می‌شد. شوقی در دوران زندگی در قصر، هنر و شعر خود را در خدمت خدیوهای مصر قرار داد و رفتار آنان را خوب یا بد می‌ستود و شعرهایش تنها در مدحیات و وصفیات خلاصه می‌شد و در یک کلام او شاعری درباری بود که در قبال شعری که می‌سرود به ثروت و شهرت دست می‌یافت. اما زمانی که با خلع خدیو عباس به اسپانیا تبعید شد، انگار که او را از خوابی عمیق به طول چند قرن بیدار کرده باشند، چشم‌های او به روی حقیقت گشوده شد. دوری از وطنی که به آن عشق می‌ورزید و دوستان و آشنایانی که با آنان زندگی کرده بود، به او فهماند که چگونه استعمار می‌تواند ملتی را به زانو درآورد و چگونه یک فرد انگلیسی می‌تواند سرنوشت یک شهروند مصری را رقم بزند. انگار تازه چشم‌هایش به روی حقیقت باز شده بود و می‌دید که چگونه مردم ملتش به استثمار کشیده می‌شوند و ثروت‌های کشورش غارت می‌شوند.

تبعید در زندگی شوقی به نقطه‌ی عطفی تبدیل شد که افق‌های تازه‌ای را در پیش چشم‌های او قرار می‌داد، به گونه‌ای که پس از پایان تبعید و بازگشت دوباره به مصر دیگر به قصر بازنگشت. زیرا او فهمیده بود که چگونه خدیوهای مصر وسیله‌ای برای ستم بر مردم خود شده‌اند. او از دربار و قصر فاصله گرفت و به مردم و ملت خود پیوست. در حقیقت شوقی در میانه‌ی راه همان مسیری را انتخاب کرد که اقبال از آغاز راه به آن وارد شده بود.

در این دوران شوقی مدح را به عنوان شعری مختص به دربار کنار گذاشت و اگر مدحی هم می‌سرود به ستایش ملت قهرمان خود می‌پرداخت. وطنیات شوقی

در این دوران باعث شد او از شاعری درباری به شاعری مردمی تبدیل شود و افتخار کسب عنوان امیرالشعرایی را به دست آورد.

بررسی اندیشه‌های مشترک علامه اقبال لاهوری و امیرالشعرا شوقی

دین

دین، دینداری و تفکر دینی یکی از مهمترین عوامل شکل دهنده‌ی نگرش یک هنرمند نسبت به جامعه و تعهد هنری خود نسبت به آن است. دین می‌تواند بنای شکل‌گیری یک هنر و نحوه‌ی برخورد یک هنرمند را با جامعه‌ی عصر خود روشن سازد. نگرشی که مبتنی بر عقاید، اخلاقیات و باورهای عمومی یک جامعه می‌باشد. هنرمند با پذیرفتن این نگرش و وارد کردن این عقاید به آثار خود سعی در تایید و ترویج آن در جامعه‌ی خود دارد و گاهی با کنار گذاشتن تعصبات دینی، قومی و ملی خود سعی در بازگرداندن جامعه به مسیر اصلی خود و بازداشتن آن از حرکت به سوی تقلیدهای کورکورانه از خرافات و تعصبات مذهبی را دارد. در حقیقت در یک جامعه‌ی دینی هنرمندی قابل پذیرش از سوی آحاد جامعه می‌باشد، که با احترام به این عقاید سعی در گسترش و ترویج آن داشته باشد.

علامه اقبال را باید شاعر دین و مذهب نامید. بزرگ شدن در خانواده‌ای مذهبی از وی فردی می‌سازد، که با تمام وجود دین را می‌شناسد و و پاسدار مذهب خویش است. او همه را به دینداری دعوت می‌کند و از این که جامعه‌ی مسلمانان هند در برابر اکثریت مردم هند را که هندوها تشکیل می‌دهند، مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند، رنج می‌کشد. بزرگترین آرزوی اقبال این است که بتواند برای مسلمانان هند جامعه‌ای آزاد و مستقل بر اساس آرمان‌های دینی خود بسازد، تا این که سال‌ها رنج و سختی وی به ثمر می‌نشیند و در نهایت موفق می‌شود. کشور اسلامی پاکستان را برای جامعه‌ی مسلمان خود بنا کند.

اما شوقی را نمی‌توان به معنای واقعی جز شاعران دینی مطرح کرد. بلکه آنچه موجب شهرت شوقی می‌شود بیش‌تر در گرو تفکرات ملی وی است. اما آنچه موجب پذیرش شوقی از سوی جامعه‌ی مسلمان مصر می‌شود، احترام و پذیرش و تأکید بر همین عقاید دینی است.

مفاهیم قرآنی در شعر شوقی و اقبال

یکی دیگر از بارزترین نمونه‌های پایبندی به دین در اشعار این دو شاعر استفاده فراوان از آیات قرآنی در ضمن سرودن اشعار خود است. تضمین به آیات قرآنی از سویی نشان‌دهندی اعتقاد آنان به آیات قرآن است و از سوی دیگر نشان‌دهنده‌ی آشنایی آنان با کلام وحی است. اقبال به زیبایی به این نکته اشاره می‌کند که مسلمان واقعی کسی است که به فرمایشات قرآن کریم عمل کند.

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب تو از او کامی که می‌خواهی بیاب

(اقبال، ۱۳۴۳م: ۸۴)

آیات قرآن کریم نیز، از دیدگاه شوقی، نوری است که خدا به وسیله‌ی آن هر کس را که بخواهد، هدایت می‌کند:

تِلْكَ آيَةُ الْفُرْقَانِ، أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ ضِيَاءً يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشَاءُ

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۳۰، ۱)

همچنین شوقی دین را بنایی رفیع می‌داند، که سوره‌ها و آیات قرآن کریم، مصالح آن هستند و هیچ حکمی، جز حکم خدا وجود ندارد و در مقابل راه خدا، هیچ راهی متصور نیست:

دِينَ يَشِيدُ آيَةً فِي آيَةٍ لِيُنَاتِّهَ السُّورَاتُ وَالْأَضْوَاءُ

(همان: ۳۷)

فَلَمْ أَرِ غَيْرَ حَكْمِ اللَّهِ حَكْمًا وَ لَمْ أَرِ دُونَ بَابِ اللَّهِ بَابًا

(همان: ۶۹).

مفاهیم قرآنی بسیاری را می‌توان یافت که شوقی در شعر خود از آن‌ها بهره برده است، که در اینجا به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

در تصویر معراج، پیامبر(ص) به نقطه‌ای می‌رسد که خورشید و ستاره جوزا به آن دست نیافته‌اند:

يَأْيَهَا الْمُسْرَىٰ بِهِ شَرْفًا إِلَىٰ مَا لَا تَنَالُ الشَّمْسُ وَالْجُوزَاءُ

(همان: ۳۹).

بیت بالا به آیه نخست سوره (إسراء) اشاره دارد: «سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير» (سوره أسراء / آیه ۱)

شوقی از جوانان می‌خواهد که به خدا تکیه و به او توکل کنند، زیرا خداوند، بهترین کفیل و وکیل است:

فَكَلِمُوا إِلَى اللَّهِ الْجَنَاحَ، وَثَابِرُوا فَاللَّهُ خَيْرٌ كَافِلًا وَوَكِيلًا

(همان: ۱۸۴)

مضمون شعر به آیه سوم سوره احزاب اشاره می‌کند: «و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا»

شوقی نهضت مصر را به زلزله‌ای تشبیه می‌کند که زمین را فراگرفته و در این مورد از آیه نخست سوره‌ی زلزالت «اذا زلزلت الارض زلزالها» بهره می‌جوید و می‌گوید:

وَ ثَارُوا فَجَنَّ جُنُونَ الرِّيحِ وَ زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۲، ۱۸۵)

اقبال نیز همچون مرشد خویش، مولانا رومی در اشعار خویش از آیات

بسیاری سود جسته است و یا مفاهیم آیات را به نظم کشیده است.
از ته آتش براندازیم گل نار هر نمرود را سازیم گل
(اقبال، ۱۳۴۳م: ۵۲)

اشاره دارد به آیه ۶۹، سوره انبیاء: «قلنا یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»
ما ز حکم نسبت او ملتیم اهل عالم را پیام رحمتیم
(همان: ۲۴۵)

اشاره است به آیه ۱۰۷، سوره انبیاء: «وما أرسلناک إلا رحمةً للعالمین.»
قلب مؤمن را کتابش قوت است حکمتش جبل الوریذ ملت است
(همان: ۲۵۲)

اشاره است به آیه ۱۶، سوره ق: «... ونحن أقرب إلیه من جبل الوریذ.»
پیامبر اکرم (ص)
اما نکته دیگر ارادت خالصانه‌ی هر دوی این شاعران، به شخصیت نبی
اکرم (ص) می‌باشد. هم شوقی و هم اقبال در شعر خود شخصیت نبی اکرم (ص)
را می‌ستایند و از ایشان به بزرگی یاد می‌کنند.
اقبال شاعری مسلمان است. به همین خاطر در دیوان شعر ایشان اشعار
بسیاری می‌توان پیدا کرد، که در مدح و ستایش پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)
سروده شده است. که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

در مدح پیامبر اکرم (ص):
ای تو را حق خاتم اقوام کرد بر تو هر آغاز را انجام کرد
ای مثال انبیا پاکان تو همگر دل‌ها جگر چاکان تو
(همان: ۵۵)

همچنین در شعری دیگر اقبال وجود پیامبر (ص) برای امت اسلام از الطاف
خداوند می‌داند و می‌گوید:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد بر رسول ما رسالت ختم کرد
 لانبی بعدی ز احسان خداست پرده‌ی ناموس دین مصطفی است
 قوم را سرمایه‌ی قوت از او حفظ سر وحدت ملت از او
 حق تعالی نقش هر دعوی شکست تا ابد اسلام را شیرازه بست

(همان: ۷۰)

پیامبر اکرم(ص) در شعر شوقی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. شوقی با ابیات بسیاری پیامبر(ص) را می‌ستاید و گاهی تاریخ زندگی و گاه فضایل ایشان را به تصویر می‌کشد.

شوقی در قصیده‌ی همزیه نبویه به ستایش از پیامبر(ص) می‌پردازد و به زیبایی بیان می‌کند که نام پیامبر اسلام(ص) برتر از نام همه پیامبران است و اگر نام خداوند حرف الف باشد نام پیامبر(ص) حرف ب است:

نُظِمَتْ أَسْمَى الرَّسْلِ فِيهِ صَحِيفَةٌ فِي اللُّوحِ، وَأَسْمُ مُحَمَّدٍ طُغْرَاءُ
 أَسْمُ الْجَلَالِ فِي بَدِيعِ حُرُوفِهِ أَلِفٌ هُنَاكَ، وَأَسْمُ (طِه) الْبَاءُ

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۱، ۳۴)

همچنین در ادامه به معجزات زمان تولد پیامبر(ص) اشاره می‌کند و می‌گوید:

ذُعِرَتْ عُرُوشُ الظَّالِمِينَ ، فَزُلْزِلَتْ وَعَلَّتْ عَلَي تَيْجَانِهِمْ أَصْدَاءُ
 وَالنَّارُ خَاوِيَةٌ الْجَوَانِبِ حَوْلَهُمْ خَمَدَتْ ذَوَائِبُهَا، وَغَاضَ الْمَاءُ

(همان: ۳۵)

اما در خصوص مدح و ستایش اهل بیت پیامبر(ص) باید گفت. شوقی شاعری سنی مذهب است. به همین دلیل بیش‌تر مدحیات ایشان متمرکز بر شخصیت پیامبر(ص) می‌باشد. البته شوقی بی‌توجه به اهل بیت پیامبر(ص) نیز نبوده است و در پاره‌ای از قصاید خود به مدح حضرت علی(ع)، امام حسین(ع) و گروهی از صحابه ایشان پرداخته است.

مثلاً شوقی در ستایش علم حضرت علی(ع) می‌سراید:

و کالِإِمَامٍ إِذَا مَا فَضَّ مَزْدَحْمًا بَمَدْمَعٍ فِي مَأَقَى الْقَوْمِ مَزْدَحْمِ
الزَّاحِزِ الْعَذْبِ فِي عِلْمٍ وَفِي أَدَبٍ وَالنَّاصِرِ النَّدْبِ فِي حَرْبٍ وَفِي سَلْمٍ؟

(همان: ۲۰۶)

اما مدحیات شوقی با موضوع اهل بیت(ع) در مقایسه با اشعاری که اقبال در این زمینه سروده است اندک به نظر می‌رسد. اقبال شاعری شیعه مذهب است و دوستدار راستین اهل بیت(ع) می‌باشد. به همین دلیل می‌توان اشعار بسیاری را در دیوان اقبال یافت، که در ستایش اهل بیت نبی مکرم اسلام(ص) سروده شده است. که در اینجا تنها به ذکر نمونه‌ای از آن می‌پردازیم.

در مدح حضرت علی(ع):

مسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام در جهان مثل گهر تابنده‌ام
نرگسم وارسسته نظاره‌ام در خیابانش چو بو آواره‌ام

(اقبال، ۱۳۴۳: ۳۳)

در مدح حضرت فاطمه(س):

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمه للعالمین آن امام اولین و آخرین
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه‌های او ز بالین بی‌نیاز گوهر افشاندی به دامن نماز
اشک او برچید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت بر عرش برین
رشته آیین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است
ور نه گرد تربتش گر دیدمی سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی

(همان: ۱۰۳)

در رثاء شهادت امام حسین(ع):

خاست آن سر جلوه خیرالامم چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه‌ها پاشید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون گردیده است پس بنای لاله گردیده است

(همان: ۷۵)

جهان اسلام

اما نکته دیگری که ذهن هر دوی این شاعران را به خود معطوف ساخته است، وحدت جهان اسلام است. هم شوقی و هم اقبال از این که می‌بینند، جامعه اسلامی با وجود تعالیم روح‌بخش قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم(ص) دچار تفرقه و نفاق شده‌اند و قدرت و عظمت گذشته‌ی خود را از دست داده‌اند، بسیار متأسف و غمگین می‌شوند. اقبال به زیبایی به این نکته اشاره می‌کند، که دین عامل وحدت بین مسلمانان است و زمانی که ما دین و آیین خود را از دست بدهیم مانند اجزای خاک از هم خواهیم پاشید.

ملتی را رفت چون آیین ز دست مثل خاک اجزای آن از هم شکست
هستی مسلم ز آیین است و بس باطن دین نبی این است و بس

(همان: ۸۲)

و شوقی نیز از این که ملت اسلام با وجود کتاب و سنت همچون اصحاب کهف در خواب عمیق و تاریکی فرورفته‌اند، متعجب است و به خدیو مصر که عازم حج است. می‌گوید: این درد را بر پیامبر(ص) بازگو:

شعوبک فی الشرق البلادِ و غربها كأصحابِ كهفٍ فی عمیقِ سُبَات
بأیمانهم نوران: ذکرٌ، و سُنَّهٌ فما بألهم فی حالکِ الظلمات؟

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۱، ۱۰۱)

هم شوقی و هم اقبال تنها راه نجات مسلمانان را در اتحاد می‌بینند و بس. اقبال بر این اعتقاد است که تنها وحدت بین مسلمانان است که می‌تواند آنان را از قید و بند ملیت و نسبت رها سازد و مسلمانان را تبدیل به یک ملت اسلامی متحد کند.

ما که از قید وطن بیگانه‌ایم چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما شب‌نم یک صبح خندانیم ما
امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس خاشاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکیست اوست جان این نظام و او یکیست

(اقبال، ۱۳۴۳م: ۱۶)

شوقی نیز همچون اقبال دین را وسیله آرامش و دوستی می‌داند و از نظر او ادیان مختلف هرگز انسان را به اختلاف و دشمنی فرا نمی‌خوانند و به اعتقاد او همه کتب دینی و رسولان و ادیان خزائن حکمت‌اند، که رهروان دین نتوانسته‌اند از آن‌ها بهره کافی ببرند.

الدین لله، من شاء الإله هدى لكل نفس هوى فى الدين داعيها
ما كان مختلف الأديان داعية إلى اختلاف البرايا، أو تعاديها
الكتب، والرسول، والأديان قاطبة خزائن الحكمة الكبرى لواعيها
محبه الله أصل فى مراشدها و خشية الله أس فى مبانيها
تسامح النفس معنى من مروءتها بل المروءة فى أسمى معانيها

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۲۸۹، ۱)

و در ادامه خطاب به ملت عثمانی، از اتحاد بین ترک و عرب سخن به میان می‌آورد. چنین تفکری از آن‌جا ناشی می‌شود، که شوقی در جامعه‌ای زندگی می‌کند که باید مسلمان، مسیحی و یهودی در کنار هم و با تکیه بر عقاید شخصی خود، برای هدفی مشترک که همان رهایی وطن می‌باشد مبارزه کنند و آنچه

می‌تواند بنیان چنین اتحادی را بلرزاند چیزی جز اختلافات دینی و نژادی نیست.

وطن

وطن یکی از تکرار شونده‌ترین واژه‌ها در شعر اقبال و شوقی می‌باشد. واژه‌ای که سرشار از عشق و احساس به سرزمینی است که انسان در آن متولد می‌شود، رشد می‌کند و با غم‌ها و شادی‌هایش انس می‌گیرد. در حقیقت وطن یک واژه و یا تنها یک کلام نیست، بلکه روح جمعی ملتی است که در خون تک‌تک افراد جامعه جریان دارد و یا به زبان ساده‌تر وطن شامل تک‌تک انسان‌هایی است که در یک سرزمین زندگی می‌کنند. اما این عشق و احساس زمانی تجلی بیش‌تری پیدا می‌کند، که سرزمین مادری از سوی یک عامل داخلی یا خارجی تهدید شود. آنگاه تمام صداها یکی می‌شود، تمام مشت‌ها درهم گره می‌خورند و تمام افکار حول محور وطن می‌چرخد. ولی در این بین گروهی از انسان‌ها هستند که با توجه به استعداد، عشق و انگیزه خود سرآمد می‌شوند و پرچم مبارزه را به احتزاز درمی‌آورند. علامه اقبال‌لاهوری و امیرالشعرا شوقی هر یک در دوره و در سرزمین مادری خود در نقش آن انسان برتر ظاهر می‌شوند و هر یک زبان و شعر خود را در راه مبارزه با عوامل استبداد داخلی و استعمار خارجی به کار می‌بندند و کمتر شعری را در دیوان آنان می‌توان یافت، که در آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم به وطن و عشق به آن اشاره نشده باشد. اما همیشه راه مبارزه سهل و آسان نیست، بلکه این راه همواره زندان، تبعید و انزواء را در پی دارد. اقبال به این علت که بتواند هرچه بهتر و بیش‌تر و با زبانی رساتر دردها و رنج‌های هموطنان خود را بیان کند، از کارهای دولتی که باعث می‌شود که وی نتواند آزادانه افکار خود را بیان کند، کناره‌گیری می‌کند و به زندگی ساده اما با غرور و عزت قناعت می‌کند. تا این که یکی از معروف‌ترین شخصیت‌های هند و همچنین رهبر آزادی‌خواه پاکستان در خانه محقر خود و در کنار دوستان باوفای خود بدرود

حیات می‌گوید. همچنین شوقی مجبور می‌شود، دوره‌ای از زندگی خود را در سرزمینی دیگر در تبعید سپری کند. اما نه فقر و نه تبعید و نه زندان هرگز نمی‌تواند، صدایی را که حاکی از عشق به وطن و سرزمین مادری خود است، را در وجود آنان خاموش کند.

در دیوان اقبال با بسیاری از اشعار روبه‌رو می‌شویم. که از عشق سرشار وی به سرزمین مادری‌اش حکایت می‌کند. عشق اقبال به وطن و آرزوی اصلاح آن، زبان وی را در بیان دردها و رنج‌های هموطنانش موثر و شورانگیز می‌کند. چنانکه خواننده را به هیجان می‌آورد و با خود همراه می‌سازد و انگاه با درد و دریغ و افسوس فریاد می‌زند: از خواب گران خیز، از خواب گران خیز، از خواب گران خیز.

ای غنچه‌ی خوابیده چو نرگس نگران خیز	کاشانه‌ی ما رفت بتاراج غمان خیز
از ناله‌ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز	از گرمی هنگامه‌ی آتش نفسان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز	این نکته گشاینده‌ی اسرار نهان است
ملک است تن خاکی و دین روح و روان است	تن زننده و جان زننده ز ربط تن و جان است
با خرقه و سجاده و شمشیر و سنان خیز	از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

(اقبال، ۱۳۴۳م: ۱۴۰)

آنگاه اقبال با آن دردی که در سینه دارد، همه‌ی هموطنان خود را مخاطب قرار داده و با تأسف بسیار به آنان می‌گوید: دیگر غلامی و رعیت بیگانگان بودن بس است.

از غلامی ذوق بیداری مجو	از غلامی جان بیداری مجو
دیده‌ی او محنت دیدن نبرد	در جهان خورد و گران خوابید و مرد
حکمرانان بگشایدش بندی اگر	می‌نهد بر جان او بندی دگر
بند برپا نیست برجان و دل است	مشکل اندر مشکل اندر مشکل است

(همان: ۱۸۵)

به همین خاطر است که اقبال همه ملت هند را دعوت به انقلاب می‌کند.

انقلاب مستضعفان که کاخ‌های مستکبران را می‌لرزاند.
ای مسلمانان فغان از فتنه‌های علم و فن
اهرمن اندر جهان ارزان و یزدان دیر یاب
شوخی باطل نگر اندر کمین حق نشست
شیر از کوری شیخون می‌زند بر آفتاب
من درون شیشه‌های عصر حاضر دیده‌ام
آنچنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب
با ضعیفان گاه نیروی پلنگان می‌دهند
شعله‌ای شاید برون آید ز فانوس حباب
انقلاب، انقلاب، انقلاب

(همان: ۱۴۵)

وطنیات شوقی نیز بیش‌تر در دوران غربت و تبعید و پس از بازگشت
دوباره‌ی وی به وطن سروده شد. اشعاری که لبریز از عشق او به سرزمین
مادری‌اش است و از احساسات پاک وی به وطن حکایت می‌کند.
یا نائح (الطلع)، أشباه عوآدینا نَشجی لُوَادِیک، أم نَأَسی لُوَادینا؟
ماذا تَقصُّ عَلینا غیرَ أنَّ یداً قَصَّتْ جَنَاحک جالت فی حواشینا؟

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۲، ۱۰۴)

اما زبان شوقی نیز همچون اقبال در بیان حال وطن با عشق و درد درهم
آمیخته است.

أو کنتُ فی مصر نزیلاً جاهداً سَبَّحتُ بِاسمک بُکرةً وأصیلاً
أو کنتُ (سَریوناً)، حلفتُ بِأنکم أنتم حَیوتمُ بالقنَاةِ الجیلا
ما کان من عقباتِها، و صِعباها ذللتموه بعزمکم تدلیلاً

(شوقی، ۱۴۰۶م: ج ۱، ۱۷۵)

شوقی نیز همچون اقبال ملت خود دعوت به انقلاب می‌کند و از مردم مصر

می‌خواهد، شجاعانه در برابر دشمن بایستند و از سرزمین خود دفاع کنند.
 یا أهل مصر، رمی القضاء بلطفه و أراد أمراً بالبلاد فکانا
 أو ما ترون الأرض خرب نصفها و دیار مصر لاتزال چنانا؟
 یرعی کرامتها، و یمنع حوضها جیش یعاف البغی و العُدولنا
 کجنود(عمرو)، اینما رکزوا القنا عتوا یداً، و مُهنداً، و سینانا
 إن الشجاع هو الجبان عن الأذى وأری الجریء علی الشرور جباناً

(همان: ۲۷۹)

نتیجه‌گیری

در این مقاله می‌بینیم که چگونه شرایط اجتماعی و سیاسی تقریباً مشابه در دو جامعه متفاوت از لحاظ زبانی و فرهنگی زمینه به وجود آمدن اندیشه‌های مشترک را در ذهن دو شاعر بزرگ سرزمین هند و مصر فراهم می‌سازد. استعمار انگلستان با همکاری پادشاهان بی‌اراده چگونه زمینه‌ی غارت ثروت‌های ملت‌ها را فراهم می‌سازد و شاعران بزرگی همچون علامه اقبال لاهوری و امیرالشعرا شوقی صدای آزادی‌خواهی ملت‌های خود را در شعرشان فریاد می‌زنند. هر دو در ستایش وطن شعر می‌سرایند و مردم را دعوت به انقلاب و مبارزه تا رسیدن به پیروزی و آزادی و استقلال می‌کنند.

دین و تفکرات دینی یکی دیگر از اندیشه‌های مشترک آنان می‌باشد. هم شوقی و هم اقبال دین را عامل پیروزی مسلمانان می‌دانند و از مسلمانان می‌خواهند از تفرقه و نفاق دست بردارند و با وحدت و یکدلی به مبارزه با استعمارگران پردازند. آن زمان است که مسلمانان می‌توانند اقتدار و عظمت گذشته‌ی خود را بار دیگر احیاء کنند.

مدح و ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و همچنین استفاده فراوان از آیات قرآن کریم و مفاهیم آن در شعر شوقی و اقبال از نمونه‌های دیگر

ارادتمندی این دو شاعر به دین مقدس اسلام می‌باشد.

کتابنامه

قرآن کریم

۱. اصفهانی، عمرانی (۱۳۸۹). «در حقیقت جویی عارفانه سهراب سپهری با رویکردی تطبیقی به عرفان اسلامی و بودائی». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. سال چهارم. شماره ۱۴. صص ۲۹-۴۲.
۲. بروجردی، جمشید. (۱۳۷۹). ملی‌گرایی هندو. تهران: امیرکبیر.
۳. ثواقب، جهانبخش. (۱۳۷۹). نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام. قم: حوزه علمیه.
۴. الحر، عبدالمجید. (۱۴۱۳). احمدشوقی امیرالشعراء و نغم اللحن و الغناء. بیروت: دارالمشرق.
۵. خدوری، مجید. (۱۳۶۹). گرایش‌های سیاسی در جهان عرب. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. دورانت، ویل. (۱۳۶۵). تاریخ تمدن. ترجمه احمد آرام. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). شعر معاصر عرب. تهران: انتشارات سخن.
۸. شوقی، احمد. (۱۴۰۶). دیوان شعر. بیروت: دارالکتاب العربی.
۹. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات ایران. تهران: توس.
۱۰. ضیف، شوقی. (۱۱۱۹). شوقی شاعر العصر الحدیث. قاهره: دارالمعارف مصر.
۱۱. عارفی، محمد. (۱۳۸۲). جنبش اسلامی پاکستان. قم: بوستان کتاب.
۱۲. علمی، محمود. (۱۳۶۶). اشعار فارسی اقبال لاهوری. تهران: جاویدان.
۱۳. الفاخوری، حنا. (۱۹۸۶). الجامع فی تاریخ الادب العربی. بیروت: دارالجیل.
۱۴. فروخ، عمر. (۱۹۷۹). تاریخ الادب العربی. بیروت: دارالعلم.
۱۵. لاهوری، اقبال. (۱۳۴۳). کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. تهران: کتابخانه سنایی.
۱۶. مشایخ فریدنی، محمدحسین. (۱۳۷۰). نوای شاعر فردا. تهران: انتشارات علمی.
۱۷. ندا، طه. (۱۳۸۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه هادی نظری‌منظم. تهران: نشرنی.